

## از گوشه و کنار

زهرا اسماعیلی

### بوی ترجمه؛ بهاءالدین خرمشاهی

یکی از نشانه‌های طبیعی - و در واقع درست و دستورمند- بودن ترجمه این است که بوی ترجمه ندهد.

امروزه این اصطلاح رایج است. گفتنی است که این اصطلاح را- تا آنجا که من جست‌وجو کرده‌ام- نخستین بار شادروان محمدعلی جمال‌زاده به‌کار برده است. جمال‌زاده مقاله‌ای به نام «مطالبی در باب فن ترجمه» دارد که در کتاب هفت کشور او (چاپ‌شده در فروردین ۱۳۳۴) آمده است: «مترجم باید مطلب و مقصود را خوب بیان نماید و معانی و نکات را هر قدر هم مشکل باشد فروگذار ننموده با عباراتی که حتی‌المقدور درازتر و مفصل‌تر از متن نباشد و بوی ترجمه ندهد و از حیث فصاحت و لطف و ملاحظت از اصل کمتر نباشد پردازد.» (گزیده آثار محمدعلی جمال‌زاده. انتخاب و مقدمه: محمد بهارلو. تهران، آروین، ۱۳۷۵، ص. ۲۸۰). باید دید که بوی ترجمه چیست؟ مراد از آن غرابت و غیرطبیعی بودن نحو و نحوه جملات و درنهایت، نثر و ساختار زبانی اثر ترجمه‌شده است. البته نام‌آنوس بودن واژگان خارجی غلیظ و آب‌نکشیده‌بودن آن‌ها هم در پدیدآمدن بوی ترجمه موثر است. یک قلم همه ترجمه‌های کهن قرآن کریم، و ترجمه‌های فارسی کتاب مقدس (تا دو دهه پیش) بوی ترجمه می‌دهد.

بنده خود اصطلاحی درباره ترجمه‌های خام و ناشیانه دارم. ترجمه کاما به کاما (یا ویرگول به ویرگول) که مرادم تصرف‌نکردن مترجم در نحو زبان اصلی و تبعیت ماشینی از ساختار و جمله‌های متن اصلی است. همین است که ترجمه‌های ماشینی که در روزگار ما پدیدآمده و غالباً ترجمه زیرنویس بعضی از فیلم‌ها به آن شکل است، همین «بو» را می‌دهد. در یکی از سخنرانی‌هایی که در حدود دو دهه پیش در کارگاه ترجمه [به سرپرستی آقای مهدی افشار از مترجمان خوب معاصر] داشتم، دو تعبیر دیگر به‌کار بردم که در اینجا برای روشن‌سازی معنای مراد به‌کار می‌آید. ۱) هر مترجمی تنخواه‌گردانی در اختیار دارد که برای خرده‌خرج‌ها در کار ترجمه از آن استفاده می‌کند. مرادم همان خرده‌ریزهای کلامی

است که به‌ویژه برای طبیعی‌سازی پیوند بین عبارات و جملات، به‌کارمی‌آید. (۲) آب بستن در ترجمه. دانشجویان آن کارگاه از من پرسیدند: «چرا باید توی ترجمه آب بریزیم.» گفتم برای اینکه ترجمه مثل غذا، مخصوصاً پلو است؛ و نباید از خشکی و بی‌آبی بسوزد و با رطوبت همان آب است که بهتر «دم می‌برد» و اگر نباشد ترجمه یک دم کم خواهد داشت. پرسیدند: چقدر باید آب بست؟ گفتم به قدر لازم. گفتند قدر لازم چقدر است؟ گفتم به قدر کافی. گفتند شوخی نکنید واقعاً چقدر؟ گفتم آنقدر که ترجمه از خشکی درآید و درعین‌حال «آبکی» نشود. سپس اضافه کردم میزان این آب را تجربه به شما نشان می‌دهد. درست همان‌طور که یک بنا می‌داند باید چقدر آب در داخل ظرفی که در آن توده‌ای گچ هست، بریزد. آری، خود راه بگویدت که چون باید رفت. اگر قرار باشد فقط یک عامل، یا عمده‌ترین عامل برای پدیدآمدن بوی ترجمه را یاد کنیم آن غفلت از نحو زبان مقصد و مقهور نحو زبان مبدأ شدن است.

در پایان یکی از حرف‌های گذشته را یادآور می‌شوم که گفته‌ام برای ترجمه/مترجمی ضرورت دارد که شخص دست به قلم داشته باشد، و مهارتی، البته نه در سطح عالی، در فارسی‌نویسی و آشنایی با چم‌وخم و ریزه‌کاری‌های نوشتن/نویسندگی داشته باشد. چنین فردی چون مترجم شود، ترجمه‌اش بوی ترجمه نخواهد داد.  
منبع: بهاء‌الدین خرمشاهی. (۱۳۹۰) ترجمه کاوی، تهران: ناهید، صص. ۱۴۳-۱۴۵.

### مقدمه‌آنا کارنینا؛ سروش حبیبی

در نحو فارسی به‌گواه آثار نثر یا نظم موجود جای ارکان جمله به‌عکس آنچه بعضی تصور می‌کنند چندان ثابت نیست. اما آنچه بر مشکل ما می‌افزاید این است که امروز عرفی که چندان قدیمی هم نیست ایجاب می‌کند که فعل را حتماً در آخر جمله بگذاریم. و اگر غیر این باشد عبارت، ثقیل می‌نماید و زنگی غیرمأنوس می‌یابد، به‌این ترتیب، وقتی چند جمله پیرو در داخل هم پیش‌آید فعل‌های آن‌ها در آخر دنبال هم ردیف خواهند شد که جمله را نه فقط زشت بلکه نامفهوم می‌سازد. مثلاً «جمشید از دوستش که او را برای شنیدن شعری که سروده بود دعوت کرد تشکر کرد.» می‌بینید سه فعل پی‌درپی نازیباست و اگر تعداد جمله‌ها بیشتر شود نامفهوم هم خواهد بود. اما حالا اگر از کلیه و دمنه تقلید کنیم (البته از نحو آن و نه از واژه‌های عربی‌تبار و قلنبه و مترادف که در آن بسیار است) و مثل مترجم کتاب که گفت: «رأی فرمود برهنم را که بیان کن از جهت من...» بگوئیم: «جمشید تشکر کرد از دوستش که او را دعوت کرده بود به شنیدن شعری که سروده بود» چه

می‌شود؟ البته شاید تا زمانی که اینگونه بیان جا بیفتد نامأنوس به نظر آید اما در عوض عبارت روشن‌تر است و خواننده را سرگردان نمی‌کند و نازیبا هم نیست چنانکه در کلیله و دمنه احساس نازیبایی از آن نداریم، به گمان من شایسته است از اینگونه امکان‌های موجود در زبان فارسی که کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند تا جایی که ممکن است سود جوییم.

نکته مثبت دیگر امکان ترکیب واژه‌هاست به ترتیبی و با رعایت قواعدی معین برای پدیدآوردن مفاهیم تازه مثل «نامجو»، «سربلند»، «زیردست‌آزار»، (ای زیردست زیردست‌آزار: از سعدی)، یا «ازرقیب‌گریزان» یا عباراتی مثل «پشت‌هم‌انداز»، یا «از زیرکار در رو» (که قدرت و طراوت زبان همه‌روزی را دارند اما هنوز ارج ادبی پیدا نکرده‌اند ولی چه بسا در آینده پیدا کنند) و می‌توان به یاری آن از به‌کاربردن وجوه مصروف فعل اجتناب کرد و به این ترتیب، جمله فعل‌دار را که ثقل بیشتری دارد و به آسانی جابه‌جاکردنی نیست به کار نبرد و.....

منبع: مقدمه سروش حبیبی بر رمان *آنا کارنینا*

### تطورات معنایی در گذر زمان: مصطفی ملکیان

الان از فرهنگ‌های پیشرفته جهانی می‌بینید که مثلاً در زبان انگلیسی لغت *Concentrate* را می‌نویسد و فرض کنید این کلمه پنج تا معنا دارد و معنای اول این کلمه را که می‌نویسد، جلوی آن می‌نویسد ۱۳۴۵، یعنی نوشته از ۱۳۴۵ به بعد، کلمه *Concentrate* می‌تواند در این‌ها، به این معنا باشد، قبل از ۱۳۴۵ میلادی *Concentrate* این معنا را نداشته، بنابراین اگر متنی دارید می‌خوانید به ۱۳۴۵ به قبل تعلق دارد *Concentrate* در آن حتماً به این معنا نیست، چون از ۱۳۴۵ به بعد *Concentrate* در این زبان این معنا را پیدا کرده. آن وقت معنای دومش را می‌نویسد ۱۴۹۰ یعنی این معنا در زمان‌های قبل از ۱۴۹۰ به این معنای دوم هرگز به کار نمی‌رود چون اول‌بار در ۱۴۹۰ به این معنا به کاررفته است. برای اینکه ما متوجه باشیم که اگر در شعر شکسپیر لغتی را دیدیم که هشت تا معنا دارد بدانیم که پنج تا از معانی، از همان اول، مراد شکسپیر نیست. چون این لغت این پنج معنا را از بعد از زمان شکسپیر پیدا کرده است. زمان شکسپیر این معنا را نمی‌داد و باید در آن سه تا معنای دیگر به دنبال مراد شکسپیر بگردیم.

این است که کتاب‌های معتبر جهانی مثل کتاب لاروس در زبان فرانسه یا oxford بیست جلدی یا وبستر، این‌ها جلوی معانی هر لغتی پُرانتزی باز می‌کنند و می‌گویند این تاریخ ورود این معناست. ما هم در زبان فارسی این کار را باید انجام بدهیم. یکی از مفسران عظیم‌الشأن می‌گوید قرآن در اینجا گفته: «ای کسانی که ایمان آوردید، صبر کنید، همدیگر را به صبر سفارش کنید با همدیگر ارتباط برقرار کنید.» یعنی حتماً ارتباط برقرار کردن چیز خوبی است که خدا می‌تواند گفته باشد ارتباط برقرار کنید. چرا؟ چون رابطوا، ماده‌اش از باب مفاعله، رابطه است، تقریباً صد و پنجاه سال است که در زبان عربی به معنای ایجاد ارتباط است، اما زمانی که قرآن نازل شده اصلاً رابطه به این معنا نبوده، آنجا رابطوا یعنی آماده جنگ شوید، رباط یعنی اسبی که در جنگ به کار می‌آید و رابطوا یعنی آماده جنگ شوید. یعنی ای کسانی که ایمان آوردید، صبر کنید و یکدیگر را به صبر دعوت کنید و آماده جنگ شوید. رابطوا در آن، به معنای آماده جنگ شدن، بوده و در صد و پنجاه سال اخیر است که رابطه به معنای ایجاد ارتباط هم هست. حالا می‌شود به قرآن نسبت داد؟ هنگامی که قرآن این کلمه را به کار برده اصلاً این معنا را نمی‌داده، بنابراین نمی‌شود این معنا را نسبت داد و مفسر نسبت به آن بی‌توجه بوده. این مثل این است که شعر حافظ را که می‌گوید: دل خرابی می‌کند دلدار را آگه کنید. امروز بگوییم حافظ اسهال پیدا کرده! «دل خرابی کردن» امروز به معنای اسهال پیدا کردن است. آن وقت در تعجبیم که چرا دلدار را خبر می‌کنند؟! باید طبیب را خبر کرد. چون در زبان حافظ دل‌تنگ شدن را می‌گفتند دل خرابی. دل خرابی می‌کند یعنی دل‌تنگ شده‌ام. حوصله‌ام سر رفته، دلدار را خبر کنید تا خاطر من تازه و شاداب بشود. اما اگر کسی داند که دل خرابی کردن از اواخر قاجار به معنای اسهال شدن به کار می‌رود با مشکل مواجه می‌شود. بنابراین تطورات معنایی بسیار مهم است.

الان بسیاری از ترجمه‌هایی که از نهج البلاغه و قرآن می‌شود مشکلاتشان این است که لغتی را که در زبان قرآن می‌بینید، به جای اینکه نگاه کنند به ۱۴۰۰ سال پیش چه معنایی افاده می‌کرده، معنای جدید آن را که امروز در زبان عربی وجود دارد به قرآن نسبت می‌دهند و توجه نمی‌کنند که این لغت در آن زمان این معنا را مطلقاً نداشته است. بارها گفتم اگر شیعه به این توجه نکند باید بگوید علامه امینی تبریزی، سی سال قبل از پیروزی انقلاب پیدایش بسیج را پیش‌بینی کرده بود. چرا؟ چون علامه امینی در کتابش گفته: شیعه بسیج بود. تا قبل از انقلاب بسیج، یعنی آمادگی. بسیج در شاهنامه هم به کار رفته. بسیج شو،

یعنی آماده شو. از روزی که این انقلاب به وجود آمد بسیج را به این معنا به کار می‌بریم، این لغت باید سال معنای جدیدش را ۹-۱۳۵۸ گذاشت. بنابراین اگر متنی قبل از سال ۱۳۵۸ به دستتان رسید بدانید که بسیج معنای دیگری می‌دهد و باید به دنبال آن معنا رفت. حال ببینید که کدامیک از معانی دیگر را می‌دهد و قس علی هذا.

منبع: مصطفی ملکیان، تحلیل فلسفی، جلسه ۱۱، @mostafamalekian

### فارسی امروز، زیبایی فراموش شده‌اش را پیدا کرده؛ محمود حدادی

بیشتر مترجمان ما از عرصه فعالیت سیاسی، در پی ناکامی محتوم در این عرصه، به طرف ترجمه سوق یافته‌اند. دست کم اوضاع نسل پیشین که چنین بوده است. بنابراین در ارزیابی مترجمان ایرانی خودآموزی را باید مورد رایج‌تر بدانیم. اما مهم‌تر از تحصیل آکادمیک، پیگیری و استمرار در کار ترجمه است. استمرار باعث تجربه‌اندوزی و ارتقای توانایی می‌شود. ضمن آنکه مترجمان اکنون، شاید نسل پنجم بعد از مشروطه باشند و این یعنی که به تجربه نسل‌های پیشین هم دسترسی دارند. یک مثل آلمانی می‌گوید دانش یعنی قدرت. به این معنا بدیهی است که دانش آکادمیک به مترجم، قدرت نگاه تئوریک و چاره‌جویی استراتژیک می‌بخشد. اما آنچه به ترجمه جانمایه و طراوت باز بیشتری می‌بخشد، تجربه حضور در کشور زبان مبدأ (یا پیش‌متن) است و درک مستقیم فرهنگ این کشور. و اما مورد ترجمه از زبان دوم: اروپا قاره‌ای است همه‌جایش آباد و در دسترس، قاره‌ای با ملت‌هایی تنگ همسایه هم، با هزار جور مراوده. با دین و فرهنگ مشترک. با ریشه زبانی و واژگان لاتین مشترک. بسیاری از ساکنان مرزی این قاره هم دوزبانه‌اند. نتیجه آنکه ترجمه از زبان واسط به عنوان گزینه‌ای اضطراری در اروپا هیچ معنایی ندارد. در ایران زبان‌های صاحب فرهنگ حضور همسنگی ندارند و در غلبه زبان‌های فرانسه و انگلیسی، ناچار به ترجمه از راه این دو زبان باید تن در داد. ضمن آنکه علت ترجمه‌های ضعیف لزوماً و در درجه اول ترجمه از زبان دوم نیست.

منبع: گفت‌وگو با محمود حدادی درباره ترجمه‌هایش.